

درین دوسیه قطور بیش از ده امضای من

در مورد طالبان و رهبر آنها ملا محمد عمر بسیار گفته شده و بسیار شینده شده. من یکبار وی را در کندهار دیده ام. در آن وقت من برای اجرای یک کار مهم رسمی از کابل به کندهار رفته بودم. اسناد امضا شد، ولی دفعته صدای شد که چاشت است و نان تیار میباشند. از آنجائیکه بعضی کارهای من در شعبات امارت هنوز خلاص نشده بود، رفته و در یک قسمتی از صف جای گرفتم تا شریک خوان شوم. درین وقت زمزمه شینده شد که امیر آمد! تا به خود جنبیدم همه به پا خواستند و دیدم که یک آدم بلند قامت لاغر اندام با لباس و لنگی سیاه آمد، با آدمهای نزدیک دست داد و با آدمهای دور به اشاره سر و دست احوالپرسی کرد و پهلوی دسترخوان جای گرفت. درین وقت عمله و فعله آشپزخانه ابتدا نان خشک آوردند و بعد سطلهای دوغ و بالاخره بشقابهای بامیه رسید و همه بسم الله گفته شروع کردند.

بعد از نان نوبت وضو و نماز و کمی استراحت رسید و کارها دوباره آغاز شد. داستانی را که قرار است درینجا برای شما روایت کنم، به همین روز تعلق دارد و من آن را از زبان یکی از جوانانی که در دفتر امارت اسلامی با اخلاص و صمیمیت تمام کار میکرد شینده ام.

وی حکایت کرد که روزی همینجا چند عارض منتظر بودند تا هر یکی بطور مختصر امیر را از نزدیک دیده و در مورد پیشنهادات یا عرایض خود توضیحاتی ارائه نمایند. کار چند آدم خلاص شد، اما بررسی دوسیه قطور یک آدم مهم که در مسایل لوژستیک و خریداری با مقام امارت اسلامی همکاری مینمود بسیار طول کشید و وقت زیاد را در بر گرفت. راوی میگوید که آن شخص مهم دو-سه بار از وی خواهش کرد که یا خود داخل دفتر رفته و یا به وی اجازه بدهد تا داخل شده و ببیند که معطلی کار در چه است و چرا ملا محمد عمر اینقدر تاخیر کرد؟

راوی جوان میگوید که در آن وقت دسپلین بسیار جدی و آهنین در دفتر مقام امارت تطبیق میشد و امکان آنکه کسی بدون اجازه امیر داخل دفتر شود، وجود نداشت. وی میگوید که در آن وقت میان دو سنگ آسیاب گیر مانده بود، از یکطرف دسپلین دفتری بسیاری جدی بود و از طرف دیگر حضور این شخص مهم که در کارهای لوژستیک و خریداری همکاری مقام امارت بود بسیار سنگینی میکرد، وی میگوید که بخت با وی یاری کرد و از داخل دفتر احوال آمد که یکی از سکرتران داخل برود. وی میگوید که قرعه فال به نام من زده شد و داخل رفته.

راوی میگوید که ملا محمد عمر در حالیکه دوسیه قطور همان آدم مهم را هنوز هم ورق میزد از من پرسید که فلانی خان (همان شخص مهم) کجاست؟ من جواب دادم که همینجا در اتاق انتظار است. میگویند که ملا دفعته امر کرد که آمر امنیت مقام امارت را عاجل خبر کنم تا این آدم مهم را گرفتار نموده و در توقیف خانه قوماندانی پولیس کندهار نگهداری کند!

راوی میگوید که وی در موقف بسیار بدی قرار گرفت، زیرا منتظر بود تا خلاصی کار همان آدم مهم را به اطلاع وی برساند، اما دفعته شیند که وی باید گرفتار شود! به هر صورت امر-امر بود و بسیار جدی گرفته میشد. راوی میگوید که چاره ای نبود به آمر امنیت مقام امارت اطلاع دادند تا بیاید و کارها را انجام دهد! آمر امنیت آمد و آدم مهم را توقیف کرد. وی میگوید که وی بسیار مایل بود تا بداند که در دوسیه قطور این آدم مهم چه عیبی وجود داشت که امیر را واداشت که چنین یک تصمیم عاجل بگیرد.

راوی جوان میگوید که این مسله روز بعد برایش روشن شد. زیرا امیر به آمر دفتر خود گفته بود تا به قوماندان پولیس کندهار اطلاع بدهد که این آدم مهم امضاها را ساختگی نموده و خواسته که پول بیشتری از خزانه بدست آورد! میگویند که وقتی که امر دفتر به ملا محمد عمر گفته بود که این آدم مهم قابل اعتماد بوده و همکاری خوب امارت میباشند، ملا به وی گفته بود که وی شخصاً تمام دوسیه قطور این آدم مهم را ملاحظه کرده و یقین دارد که در دوسیه ساخته کاری صورت گرفته و بعضی امضاها جعلی میباشند. میگویند که وقتی باز آمر دفتر جزئیات بیشتر مطالعه کرد، ملا محمد عمر درین دوسیه قطور بیش از ده امضای من وجود دارد که هم یکسان هستند در حالیکه حتی دو امضای من یکسان نمیباشند! و به این علت هدایت داده بود تا این شخص مهم، ولی جعل کار دستگیر شود تا به سزای اعمالش برسد!!!

پایان